

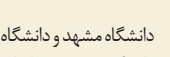


درباره «سه گفتار پیرامون استاد شهید مطهری»

یادیار دیرین

- آیت‌الله محمد واعظ زاده خراسانی**

آنچه در کتاب «سه گفتار پیرامون استاد شهید مطهری» ویراسته و تنظیم شده چند سخنرانی اینجانب در باره استاد بزرگوار آیت‌الله مطهری است که در سال‌های متوالی و در جاهای مختلف، از جمله



دانشگاه شهید و دانشگاه صنایع دفاعی اصفهان و نیز دانشگاه شهید چمران اهواز و مانند اینها ایراد شده‌اند. امید است بتوانم بقیه سخنرانی‌ها را نیز با حذف مکررات برای چاپ آماده کنم. فکر می‌کنم اینجانب به نوبه خود تا حدودی حق آن استاد گرانمایه و آن دوست دیرین را ادا کرده باشم، اما حق آن مرد بر اسلام، انقلاب و ایران به این حد محدود نمی‌شود و باید در باره وی کنفرانس‌هایی بر گزار شود و متفکران ما اعم از دوستان و همقطاران او یا شاگردان و مریدان وی آنچه می‌دانند دوباره بگویند و بنویسند و او را به جهان اسلام معرفی کنند که حقیقتاً شایستگی دارد. در میان این سه مقاله، گفتار اول از نظر اینجانب اهمیتی ویژه دارد. این نوشته بر پایه سخنرانی اینجانب فراهم آمده است که به تقاضای جمعی از مؤمنان در سال ۱۳۵۸ ش. در شب اربعین فیلسوف و نویسنده نامی استاد مطهری به مناسبت آشنایی ۳۰ ساله‌ام با آن شهید بزرگوار در مشهد مقدس ایراد شده بود. هنگامی که شورای تدوین یادنامه شهید مطهری از من مقاله‌ای خواست به فکر اقدام همان سخنرانی را پیاده کنم و پس از حک و اصلاح مختصر به آن شورا بفرستم، ولی معلوم شد آن نوار از میان رفته است، لذا ناگزیر شدم یادداشت‌ها را از نو بنویسم، اما نتوانستم خود را در چهارچوب آن سخنرانی یک ساعته محدود کنم و پاره‌ای از مطالب که در آنجا فهرست‌سویا با اشاره آمیده بود – که شاید حق مطلب را ادا نمی‌کرد – مشروحاً نوشته شد و گرچه بیش از اندازه، به طول انجامید و خسته‌کننده به نظر می‌رسید، اما به نظر من تا حدودی حق آن مرد بزرگ را گویاتر ادا کرده باشم و شاید مصلحت نابودی آن نوار هم – که قهراً دست و پایم را در ادای مقصود می‌بست- همین بوده است.

در اینجا از کلیه سروران و بزرگان که نامشان به مناسبت برده شده است و حقیقتی را عزیزان و بدون ملاحظه فاش کرده‌ام و همچنین از آنان که نامشان می‌بایست برده می‌شد و از قلم افتاده‌اند پوزش می‌خواهم. همچنین در حال حاضر از این که نام کسانی به احترام برده شده است که بعداً در برابر انقلاب موضع گرفته‌ند عذر می‌خواهم.

اگر بخوام تنها خاطرات ۳۰ سال آشنایی و رابطه خود را با شهید مطهری بنویسم گرچه همه آنها



آیت‌الله‌محمدواعظزاده خراسانی

مفید فایده نیست، اما رساله مشروح یا کتابی را فراهم خواهد آورد و روایا و گوشه‌های حیات علمی، عملی و اخلاقی وی را روشن خواهد کرد. البته این کار شایسته یک مقاله نیست و مسلماً خسته‌کننده و طولیل بلاطال به نظر می‌رسد. ناچار به مجموعه‌ای از جهات برجسته حیات آن مرد بزرگ کتفا می‌کنم، با این که قسمت‌هایی از آن نیز مانند آنچه بیانگر تفکر علمی و فلسفی اوست. شاید از حومه این مقاله بیرون باشد و خشک و نامأنوس به نظر آید.

زندگی استاد مطهری در دست مصداق گفتار مولانااست:

حاصل مرم هم سخن بیش نیست

خام بدم خسته شدم سوختم

انسان‌ها در زندگی دو دسته‌اند: یک دسته بدون هدف مشخص و برنامه منظم زندگی یم کنند و هرچه پیش آید خوش آید، زندگی به هر چسا پایان یافت، یافت. متأسفانه این دسته اکثریت قطعی جامعه را تشکیل می‌دهند.

دسته دیگر در زندگی هدف دارند و بر پی آن روی بر نامه و با مطالعه دقیق تا پایان عمر پیش می‌روند و آنی از آن هدف غفلت نمی‌ورزند و از راه مستقیم و چهارچوب برنامه خود منحرف نمی‌شوند.

در دیدگاه من استاد مطهری نمونه آشکاری از این دسته بود. او خوب درس خواند و اسلام را در ایعاد و جهات گوناگون فلسفی، عقیدتی، اخلاقی، حقوقی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به‌طور گافنی و واقعی شناخت و باور کرد و آن‌گاه با قلم و بیان و فعالیت‌های همه‌جانبه به تبلیغ و گسترش آن پرداخت.

او در همه مراحل زندگی یک مجاهد واقعی بود. جهاد فی سبیل‌الله که به شهادت منتهی شد و خداوند متعال هم بنا به وعده خود «وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا نَلْتُمُهُمْ ظُهُورَهُنَّ» (۱) در همه حال یسار، مددکار و راهنمایش بود.

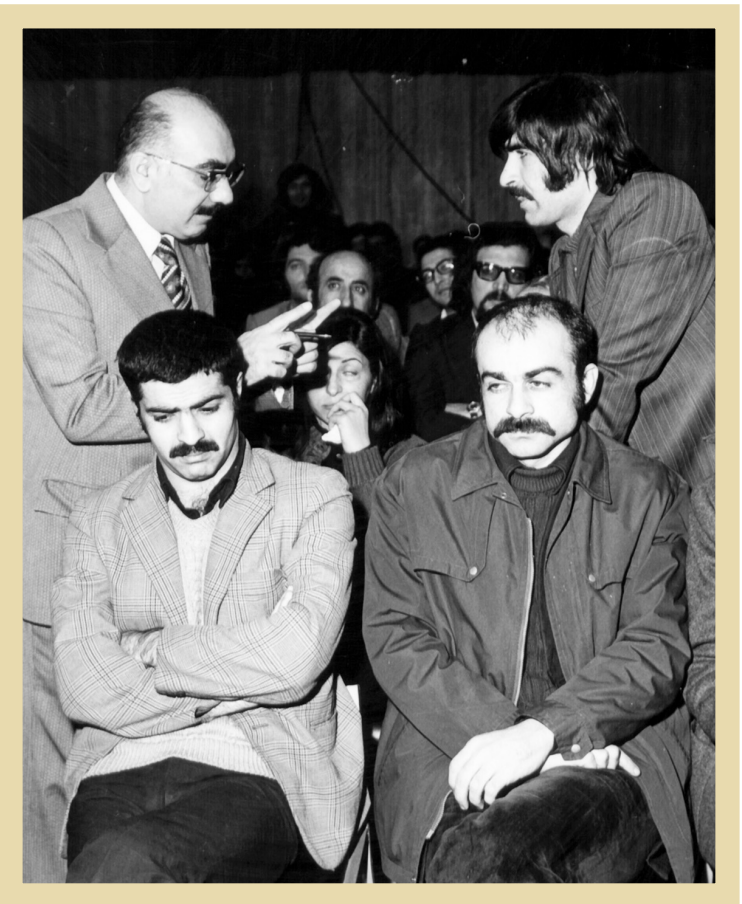
پی‌نوشت:

(۱) قرآن کریم، سوره عنکبوت، آیه ۶۹



تاریخ

کتب‌وکتابخانه



خسرو گلسرخی و کرامت‌الله دانشیان در دادگاه

نظری متفاوت بر زمینه‌ها و پیامدهای پایداری خسرو گلسرخی در زندان

مقاومت او حاصل تربیت مذهبی بود

شاهد توحیدی



محمدحسن رجبی

و امروز نیز اسلام حقیقی دین خود را به

جنبش‌های آزادی‌بخش ملی ایران ادا می‌کنند. هنگامی که مارکس می‌گوید: «در یک جامعه طبقاتی، ثروت در سویی انباشته می‌شود و فقر و گرسنگی و فلاکت در سوی دیگر، در حالی که مولد ثروت طبقه مستقیم سوسیالیست علی می‌گوید: «قضری بر یا نمی‌شود، مگر آنکه هزاران نفر فقیر گردند»، نزدیکی‌های بسیاری وجود دارد. چنین است که می‌توان در تاریخ، از مولا علی به عنوان نخستین سوسیالیست جهان نام برد و نیز از سلمان فارسی‌ها و ابوذر غفاری‌ها. زندگی مولا حسین نمودار زندگی اکنونی ماست که جان بر کف، برای خلق‌های محروم میهن خود در این دادگاه محاکمه می‌شویم، او در اقلیت بود و یزید، بارگاه، قشون، حکومت و قدرت داشت. او ایستاد و شهید شد. هر چند یزید گوشه‌سای از تاریخ را اشغال کرد، ولی آنچه که در تداوم تاریخ تکرار شد، راه مولا حسین و پایداری او بود، نه حکومت یزید. آنچه را که خلق‌ها تکرار کردند و می‌کنند، راه مولا حسین است. بدین گونه است که در یک جامعه مارکسیستی، اسلام حقیقی به عنوان یک روینا قابل توجه است و ما نیز چنین اسلامی را، اسلام حسینی را و اسلام مولا علی را تأیید می‌کنیم…

پسرای مردمانی که این کلمات را از زبان خسرو گلسرخی به عنوان واپسین دفاع در دادگاه، از تلویزیون ایران می‌شنیدند، سخت بود که باور کنند این نکات توسط یک مارکسیست –لنینیست گفته می‌شود. گذشته از اینکه مارکسیست عمل‌گرا در ایران، از شهر یور ۲۰ به این سو، آموزش‌های نظری مستحکمی ندیده بود، لحن گوینده این سخنان نیز نشان می‌داد که وی نه تنها با آموزه‌های اسلامی بیگانه نیست، بلکه در لایه‌های زیرین اندیشه و عمل، بدان دلبسته ووابسته نیز هست. ایتمک ۴۲ سال از روز گار میگذرد ودرطی این مدت، واقعیت‌های فراوانی دراین باب بازگو گشته‌است. ازجمله این موارد سخنان پژوهنده محترم تاریخ معاصر جناب

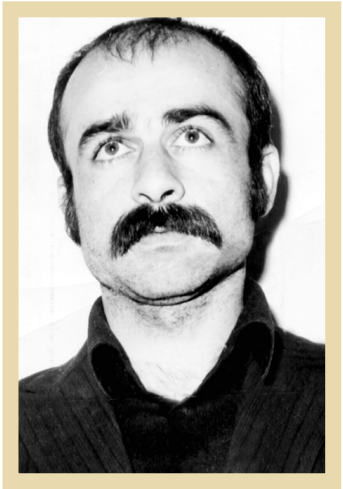
محمدحسن رجبی است که خود در دوره‌ای نسبتاً طولانی، با گلسرخی هم زندان بوده است. اینک در سالروز دستگیری آن مبارز صادق، حدیث مقاومت او را از زبان دوست و هم سلولش می‌ی‌گیریم:

ستا یشگر شهیدان نواب صفوی و سیدعبدالحسین واحدی

استاد محمد حسن رجبی که در سن ۱۷ سالگی دستگیر و در کمیته مشترک ضد خرابکاری با خسرو

گلسرخی آشناشده، پایداری و صداقت او در مواجهه با بازجویان و شکنجه گران رژیم را محصل آموزه‌های چپ تلقی نمی‌کند وآن را زائیده تربیت دینی و مذهبی از الگوهای اسلامی می‌داند. اوبراین باور است: «برای من این اطمینان حاصل شد که ایشان ریشه‌های مذهبی دارد، به‌ویژه که مادر ایشان زن مؤمن و پارسایی بودند. احساس کردم به آنچه که می‌گوید، صدرصد باور دارم. خصلت‌های اخلاقی ایشان چیزهایی نبودند که از مارکسیسم زائیده شده باشند و حاصل یک تربیت مذهبی بود که با ایدئولوژی ایشان عجین شده بود. ایشان در واقع به نفس مبارزه با رژیم احترام می‌گذاشت و این موضوع را از بن دندان قبول داشت و لذا وقتی که از مبارزین تاریخ معاصر که در برابر استعمار قد علم کردند، سخن می‌گفت، از یک یک آنها با احترام تمام نام می‌برد و آنها را برمی‌شمرد: از جمله میرزا کوچک‌خان، شیخ محمد خیابانی، سناترخان، نواب صفوی، سیدعبدالحسین واحدی، خسرو روزه و به‌خصوص کسانی که از طبقات پایین جامعه برجاسته بودند. او به افسران توده‌های که آمدند و در داد‌گاه عذر خواهی کردند، دشنام می‌داد!

برابر استعمار قد علم کردند، سخن می‌گفت، از یک یک آنها با احترام تمام نام می‌برد و آنها را برمی‌شمرد: از جمله میرزا کوچک‌خان، شیخ محمد خیابانی، سناترخان، نواب صفوی، سیدعبدالحسین واحدی، خسرو روزه و به‌خصوص کسانی که از طبقات پایین جامعه برجاسته بودند. او به افسران توده‌های که آمدند و در داد‌گاه عذر خواهی کردند، دشنام می‌داد! بعد می‌رسید به مهدی رضایی و مسعود و منجد احمدزاده، وقتی به این طیف نگاه می‌کردم، می‌دیدم از همه طبقات در آن بودند. پدر ماد ایشان روحانی بود و ایشان با آداب زندگی مذهبی کاملاً آشنا بود، لذا علت دوستی ما با وجود ۱۲،۰۱۱ سال تفاوت سن، به اعتقاد من همین ریشه‌ها بود و من احساس کردم ایشان با این آداب آشناست. صداقتی که در کلام ایشان بود و جسارت و یکرنگی ایشان بسیار تحسین‌برانگیز بود. در سلول ما غیر از ایشان فقط یک نفر دیگر بود که نماز نمی‌خواند. هنگام نماز، ایشان با



خسرو گلسرخی پس از دستگیری



این مبارز به ظاهر چپ، باللهام از پیشسینه و تر بیست دینی خویش، در واپسین فصل از حیاتش، فصلی قابل تحسین از پایدردی و مقاومت را رقم زد و این در حالی بود که در همان روزگار از جانب رفقای خویش بایکوت شده بود

کمال احترام کنار می‌نشست تا دیگران نماز بخوانند و کوچک‌ترین نشانه و عملی مبنی بر بی‌احترامی به اعتقادات جمع در ایشان ملاحظه نمی‌شد، در حالی که چپ‌ها معمولاً بر خودرهای بدی داشتند و اسباب زحمت هم‌سلولنی‌های خودشان را فراهم می‌اوردند. یا مثلاً گاهی اوقات ما فکر می‌کردیم وقت نماز صبح است، در حالی که مثلاً ساعت ۱۲ شب بود. ایشان گاهی که ما متوجه وقت نمی‌شدیم، از زندانیان می‌پرسید و به ما می‌گفت بلند شوید، وقت نماز صبح است. در کمیته مشترک که بودیم از من می‌پرسید درباره تاریخ اسلام چه می‌دانی؟ من عمده مطالعه‌اتم در آن دوران کتاب‌های دکتر شریعتی بود که آثار خوانده می‌شده. او از مبارزین تاریخ معاصر که در آن دوران، آثارشان موجود می‌شد، این مدتی را که خوانسته بودم و به‌خصوص چهره‌هایی که می‌دانستم از نظر ایشان می‌توانند قهرمان باشند، مثل سلمان و ابوذر و مقداد و حجر را برایشان می‌گفتم و به‌خصوص سعی می‌کردم عبارات برای ما تشریح کند که من چون در این وقت، وقتی که تجلی روح عدالت‌خواهی در اسلام را در چهره‌های صدر اسلام برایشان توصیف می‌کردم، ایشان کاملاً شاز می‌شد و تغییر روحیه را در چهره ایشان کاملاً احساس می‌کردم. این نوع مطالب برای ایشان کاملاً تازگی داشت و احساس می‌کردم با آثار دکتر شریعتی آن گونه که باید آشنا نشده‌است. ایشان هم متقابلاً سعی می‌کرد شرح حال قهرمان‌های تاریخ معاصر را برای ما تشریح کند که من چون در این موضوع مطالعاتی داشتم، مطالب ایشان برایم تازگی نداشت.»^(۱)

مطروح چپی‌های زندان

رجبی در ادامه روایت خود از روزهای گلسرخی در کمیته مشترک و سپس از آن زندندان قصر، به منقولات جالبی درباره پیشسینه او از زبان خودش و نیز نحوه رفتار چپی‌ها در زندان با او اشاره دارد. او نامانوس بود که من سلولوی خود با چپی‌ها را، از نکات جالب توجه در دوره محبوس بودن وی می‌داند و این درحالی است که نام مبارزات گلسرخی، تا مدت‌ها دست‌نویز تبلیغی جریان چپ به شمار می‌رفت، وی دراین‌باره را می‌گوید: «بعد از مدتی ایشان از زندگی خودش برای ما می‌گفت که کجا بودم و بعد آمدم تهران و به کارگری پرداختم و شبانه درس خواندم و با خواهر ایرج گرگین ازدواج کردم. زندگی ساده‌ای دارم نقاشی در مطبوعات خوانده بودم، به‌سختی با هر نوع تجمل‌گرانی مخالف و از روشنفکرانی که به قول ایشان دستگیره دستنوشتی‌شان طلا بود، بیزار بودم. من در عالم بیگلی گمان می‌کردم واقعاً همین طور است. مثلاً وقتی می‌گفت دستگیره دستنوشتی منزل احمد شاملو طلاست، می‌پرسیدم: «جدی می‌گویند؟» می‌خندید و می‌گفت: «از باب مثال گفتم». به‌شدت از روشنفکران عاقبت‌طلبی که از مردم فاصله می‌گرفتند، می‌برد. پرونده ما در ساواک تکمیل شد

و ما را به قرنطینه زندان قصر فرستادند. در آنجا سر ما را تراشیدند و استحمام کردیم و بعد از یک هفته در بندهای مختلف تقسیم شدیم. به نسبت کمیته مشترک، در قرنطینه آزادی عمل بیشتری داشتیم، می‌توانستیم در آنجا راه برویم و حیاطی داشت که می‌توانستیم هوای آزاد بخوریم. من هنوز نمی‌دانستم که در زندان قصر، دو دستگی‌ها شروع می‌شود، اما موقعی که هر یک از زندانی‌ها به ستمی رفتند، معلوم شد که برحسب ایدئولوژی‌شان و به عبارت دیگر «هماز‌خوان»‌ها و «نماز‌نخوان‌ها» جدا شده‌اند. برای من خیلی سخت بود که با آن دوستی صمیمی که با آقای ی‌ما گفته شده بود که با چپی‌ها حتی گفتگو هم نکنید، منتهی من کم و بیش دوستی‌ام را با ایشان ادامه دادم، بی‌آنکه بگویم زندانی‌های مذهبی چنین چیزی را مطرح کرده‌اند. بعد از ۸ روز، سر ایشان را تراشیدند و آمدیم به زندان قصر. در قرنطینه که بودیم، احساس کردم که ایشان ظاهراً با خود چپی‌ها هم انسی ندارد و آن گرمی و صمیمیتی را که بین چپی‌ها هست، با ایشان برقرار نکرده‌اند. گهگاه صبح‌ها با هم قدم می‌زدیم و صحبت می‌کردیم. آرمان‌های ایشان همچنان آرمان‌های زندانیان دوره رضاشاه بود و از فرخی یزدی بسیار نام می‌برد. من احساس می‌کردم که کاملاً تنهاست. در آنجا محدودیت صحبت کردن وجود نداشت و این سؤال برای من مطرح بود که چرا اینجا کسی را ندارد. من سعی می‌کردم هم با طیف مذهبی‌ها رابطه داشته باشم و هم دوستی سابق را با ایشان رها نکنم و نمی‌توانستم به اینها بگویم که ایشان در زندان کمیته چگونه به زندانی‌ها کمک می‌کرد. تا اینکه بعد از ۵، ۶ روز همگی با هم آمدیم به زندان قصر که در آنجا ۵۰۰۴۰۰ نفر بودند و ظاهراً مثل اینکه از قبل می‌دانستند چه کسانی می‌آیند و منتظر بودند

و ما را به اتاق‌های خاص خودمان فرستادند. ما رفتیم در بخش زندانیان مذهبی و ایشان رفت در بخش زندانیان چپ و از همان اول متوجه شدم که باز مثل اینکه این بنده خدا تنهاست. می‌گفت: «جبی‌جان! بیا با هم قدم بزنیم.» و در موارد مختلف صحبت می‌کردیم.»^(۲)

می‌خواهند بگویند که مخالفان این رژیم، همگی چپ هستند!

صحت و سقم بهانه‌ای که دستگیری گلسرخی را دربی داشت، تا هم اینکه محل بخت و گمانه ارباب پژوهش است. شاید روایتی که جببی دراین باب از زبان گلسرخی به دست داده است، درمیان روایات و منقولاتی که دراین‌باره باقی مانده،

تاریخ

و عقیدتی! بااین «رفیق» زجر دیده خویش است: «به هر حال در زندان قصر هم ایشان تنها بود و این مسئله همچنان برای من جای سؤال داشت. مدتی که گذشت گفت من به مبارزه مسلحانه اعتقاد ندارم. نمی‌گویم اینها در این فکر‌شان صادق نیستند، ولی مبارزه مسلحانه برای جامعه ایران زود است و جامعه ایران هنوز به آن آگاهی سیاسی نرسیده، ممکن است بین گروه‌های مسلح و مردم فاصله بیفتد و عملاً انقلاب سیاسی اجتماعی را به تأخیر بیندازد. از آنجا که فضای فکری و سیاسی چپ‌های زندان را فدائیان خلق اداره و رهبری می‌کردند و آنها سخت معتقد به مبارزات مسلحانه بودند، چنین عقایدی از نظر آنها تجدینظرطلبانه و به منزلهٔ از تدا بود و عملاً ایشان را بایکوت کرده بودند. مذهبی‌ها هم به دلیل اینکه ایشان چپ بود، با او از تباط نداشتند، مجاهدین خلق هم که اکثریت زندانی‌ها را تشکیل می‌دادند، به تبعیت از چرک‌های فدائی خلق، ایشان را بایکوت کرده بودند و وی عملان‌تها بود و با من که سن و سالی نداشتم، قدم می‌زد به ایشان طلع می‌زدند و به‌مانند که بنده هم در بدو ورود با هم این بود که عده‌ای معتقد بودند پدر بنده، به سبک مجاهدین، زندان ترفته و شکنجه ندیده و در نتیجه انقلابی نیست! عامل دیگری که با آن به ایشان طلعه می‌زدند و به اصطلاح خودشان می‌گفتند بورژواست، این بود که ایشان زخم عمده داشت. نمی‌دانم از قبل داشت یا در زندان گرفته بود. شب‌ها کداش می‌دادند. آش‌هایی که در آن بند کفکش و کابل و حتی تیغ هم پیدا



محمد حسن رجبی: برای من این اطمینان حاصل شد که ایشان ریشه‌های مذهبی دارد، به‌ویژه که مادر ایشان زن مؤمن و پارسائی بودند. احساس کردم به آنچه که می‌گوید، صدرصد باور دارد. خصلت‌های اخلاقی ایشان چیزهایی نبودند که از مارکسیسم زائیده شده باشند و حاصل یک تربیت مذهبی بود که با ایدئولوژی ایشان عجین شده بود



آغازین لحظات دادگاه خسروگلسرخی و کرامت‌الله دانشیان

می‌شد و یک وجب روغن روی آن و بسیار سنگین بود. من واقعاً در کلیه آن زمان را هنوز با خودم دارم. در هر حال ایشان نمی‌توانست این آش‌ها را بخورد و نان و شیر برایش می‌آوردند. یک سفره برای بعضی از زندانیان می‌انداختند که نان و کره و خرما یا نان و شیر بود و ایشان هم می‌رفت و سر این سفره می‌نشست.

این نوع سلوک از نظر چپ‌ها، تمایلات خرده بورژوازی بود و می‌گفتند آدم انقلابی باید هر چیزی را بخورد و این را می‌خورم، آن را نمی‌خورم، نداریم و نتیجه می‌گرفتند که نقد ایشان بر منی مبارزه مسلحانه فدائیان خلق، در خصلت‌های خرده بورژوائی ایشان ریشه دارد و به این ترتیب از این بابت هم بایکوت شده بود. یکی دو ماه بعد که اخوی بنده به آن زندان آمدند، من به ایشان گفتم که آقای گلسرخی چنین شخصیتی دارد و گپ و گفت ایشان با اخوی هم شروع شد و من خوشحال شدم که ایشان از آن حالت تنهایی و بایکوت درآمد. من به ۱۸ ماه زندان محکوم شده بودم، منتهی چون صغر سن داشتم به ۶ ماه تبدیل شد و من باید در ۲۴ آذر آزاد می‌شدم.»^(۳)

به هرروی این مبارزه به ظاهر چپ، باللهام از پیشسینه و تربیت دینی خویش، در واپسین فصل از حیاتش، فصلی قابل تحسین از پایدردی و مقاومت را رقم زد و این در حالی بود که در همان روزگار از جانب رفقای خویش بایکوت شده بود. یادش گرمی باد.

پی‌نوشت‌ها:

۱-ر.ک.به: کتاب ساه فرهنگی تاریخی یادآور، جشن نامه سی امین سال پیروزی انقلاب اسلامی، میزگرد با محمد حسن رجبی، سید مهدی طالقانی و غلامرضا امامی

۲-ر.ک.به: همان

۳-ر.ک.به: همان

۴-ر.ک.به: همان